

عدم مداخله در امور سیاسی

یکی از دوستان بهائی ما تعلیم عدم مداخله در امور سیاسی را به نام «تعلیم حرز» تسمیه کرده، به این معنی که تعلیمی است که حرز احبّای الهی است، حرز امرالله است، و حرز می دانید وردی است، ذکر است، دعایی است که یا می خوانند یا می نویسند و به بازو می بندند برای اینکه حافظ انسان باشد. این تعلیم را به این دلیل که حرز امر بوده است و حافظ جامعه ی احبّا بوده است به این عنوان تسمیه کرده و انصافاً حسن ذوق نشان داده است. [1]

سیاست چندین معنی دارد در لغت، در عرف و در استعمال. از جمله معانی سیاست مجازات و تنبیه است. سیاست کردن یعنی به تنبیه رساندن، مجازات کردن، جزا دادن و به همین سبب مجموعه ی حدود شرعی را که اقسام مجازات هائی است که در مقابل کارهای خلاف و جرم ها و گناه ها وجود دارد در شرع اسلام «سیاسات» می گویند. البته به این معنا این کلمه فعلاً مورد توجه ما نیست.

یک معنی دیگر سیاست تدبیر و یا اراده کردن کار است. تدبیری است که هر کاری لازم دارد برای اینکه به خوبی بگردد و جریان بیابد، به طوری که با توجه به اوضاع و احوال اصول فکر طوری تطبیق بر عمل بشود که بتواند نتیجه ی مطلوبه را حاصل کند. برای اینکه صحت خود فکر، کافی نیست برای اینکه بشود آن را عمل کرد و به نتیجه رساند. ممکن است فکر مقدماتش با نتایجش کاملاً مربوط باشد، حتی ارتباط دقیق ریاضی داشته باشد، ولی در عمل شکست بخورد. برای اینکه مقدمات دیگری که مقدمات عملی به آن می گویند و از تطبیق مطلب کلی بر جزئیات عملی و مصادیق خارجی آن لازم می آید آن مقدمات مراعات و یا شناخته و یا فهمیده نشده و یا اینکه خوب به کار بسته نشده است. ما اهل بهاء سیاست را به این معنی کلیش حکمت می گوئیم و حکمت اصطلاح می کنیم. وقتی که می گوئیم این امر مخالف حکمت است یعنی تدبیری در آن به کار نرفته است که همانطور که خودش نظراً صحیح است در عمل هم موفق باشد و به نتیجه برسد. البته سیاست به معنی حکمت را هم در این مورد اراده نمی کنیم، یعنی وقتی می گوئیم عدم مداخله در امور سیاسی، سیاست را به این منظور و معنا در نظر نمی گیریم چون به این معنا هر کاری سیاستی یا حکمتی و یا تدبیری دارد که باید مراعات بشود.

پدر در اداره ی خانه و خانواده باید سیاستی داشته باشد یا حکمتی را مراعات کند و الا به صرف اینکه مقاصد و مآربش صحیح باشد کافی نیست برای اینکه بتواند آن خانواده را بگرداند و مساعی خود را درباره ی تحسین امور و ترفیه اعضای خانواده ی خود به نتیجه برساند.

تبلیغ امرالله سیاستی و یا حکمتی دارد که اگر مراعات نشود، اگر چه خود امر در غایت صحت است و اگر چه فکری که برای تبلیغ آن می شود در عین متانت است، ولی اگر مراعات آن سیاست یا حکمت نشود تبلیغ به نتیجه ی مطلوب نمی رسد.

پس وقتی می گوئیم منع مداخله در امور سیاسی منظورمان سیاست به این معنا هم نیست بلکه سیاستی که ما اراده می کنیم سیاست به معنی اخص آن است یعنی همان کلمه ای که در یونان «پولیتیک» [Politique] گفته شده یعنی به کلمه ای ادا شده است که بعداً در زبان های اروپایی به صورت «پولیتیک» درآمده و اصولاً با تدبیر و یا اداره ی امور مملکت به معنی اخص خود که همان حکمت و یا حکمت عملی است ارتباط دارد.

به همین جهت سابقاً در عرف اهل علم در ایران به آن سیاست مدن گفته می شد تا با سیاست به معنی اعم خودش که سیاست همه ی اعمال و احوال و افعال است تفاوت پیدا کند. سیاست مدن کشورگردانی و اداره ی مجموعه ی اموری است که مربوط به راه انداختن و پیش بردن امور مملکت است، برای وصول به غایت مطلوبه. سیاست به این معنی را که معنی اخص سیاست است، ما اهل بهاء بر طبق تعلیمات حضرت عبدالهء و حضرت ولی امرالله و بیت العدل اعظم الهی کنار می گذاریم، یعنی از مداخله ی مستقیم در آن برکنار می مانیم. البته لازم است که این تعلیم را هم برای دوستان خود که به حکم تعلیمات قلم اعلی عادت کرده اند که هر مطلبی را به حکم عقل خود بسپارند و تطبیق کنند و بپذیرند و هم برای اشخاص غیر بهائی که تعجب نکنند از اینکه چرا این جمع، چنین رأی و اصلی را وجهه ی همت خود کرده اند توجیه کنیم.

می دانیم که اساس تعلیمات بهائی جنبه ی اخلاقی و روحانی و وجدانی دارد، به این معنا که ظهور امر بهائی برای تکمیل روح، تحسین معنویات، تعدیل اخلاقیات و تقویت وجدانیات است. برای اصلاح عالم و به اصطلاح قلم اعلی برای عمار عالم و ترفیه بنی آدم است. همه ی مبادی و احکام و اصولی که پیش بینی کرده است همه بر این اساس است که از راه تقویت اخلاق، تحکیم وجدان و اعلاء شأن فضائل اخلاقی به این اصلاح و عمار و ترفیه برسد. هرگونه راه دیگری را یا راه موقت می داند، یا راه ناصواب می داند و یا راه غیر مطمئن می داند. به این معنا که ما مطمئنیم که تا انسان تربیت روحانی دقیق نشود، تا انسان وجدان مهذب پیدا نکند، تا انسان توجّه به ملکوت پیدا نکند و تا انسان اعلاء شأن معنوی خود را به عمل نیآورد هرگونه کوشش و اقدام دیگری برای وصول به سعادت دنیوی او اگر مضر نباشد لااقل جنبه ی موقت و مسکن و ناقص و سطحی خواهد داشت و در ضمن آن اکتفا به یک جنبه و به یک حیث خواهد شد. جامع، کلی، دقیق، و عمیق و مطمئن نخواهد بود. واقعاً نمی توان با افراد نوع انسان که اشخاصی باشند از لحاظ اخلاقی غیر مطمئن، از لحاظ وجدانی متزلزل، از لحاظ روحانی بی اعتبار، از لحاظ معنوی بی اعتنا، یک جامعه ی سالم و قوی و مرّقه و بردبار و مطمئن و فارغ الیال فراهم آورد. بنابراین وجهه ی عمل و همّت اهل بهاء توجّه به جنبه ی روحانی، اخلاقی و وجدانی نوع انسان است و به همین جهت است که تقوی رکن رکن حیات بهائی است. قبل از همه چیز شخص بهائی باید متقی باشد، باید پرهیزگار باشد، باید خدانشناس و خدادوست و خداترس باشد. البته این ترس هم نشان از محبت دارد. جای آن نیست که به شرح این مطلب بپردازم ولی همین قدر اشاره می کنم که بهائی از خدا به این عنوان می ترسد که حیبی از محبوب خود. می ترسد که مبادا از او برنجد و آزرده شود. به این معنا است که می گویم بهائی خداترس است یعنی متقی است و این تقوی برای او بیش از هر چیز دیگری اهمیت دارد. اگر تقوی نباشد دنیا گو همه میباش. آنچه در درجه ی اول برای ما مهم است تقوی و حفظ تقوی و تقویت تقوی است. بنابراین هر عاملی که با تقوی مخالف و معارض باشد بهائی آن را به کنار می گذارد و هر امری که مؤید و ممدّ تقوی باشد بهائی به آن تمسک می کند.

چون اصل هدف این است که باید محفوظ بماند. اگر ما روزی به جایی برسیم که همه ی افراد دنیا یا اکثر افراد دنیا یا اکثر افراد یک مملکت بهائی بشوند ولی بهائی متقی نباشند نه تنها کاری نکرده ایم بلکه دنیا را یا آن مملکت را به عقب برده ایم و خلاف مقصود خود عمل کرده ایم. به همین جهت است که اصل برای ما فقط تقوی است و چگونه می توان غافل از این نکته بود که قبلاً هم در اجتماعات به صورت ضرب المثل درآمده است و آن اینکه: تقوی در جایی تمام می شود که سیاست از آنجا شروع می شود. پس وقتی به این صورت است ما ناگزیر باید سیاست را کنار بگذاریم برای اینکه بتوانیم تقوی را حفظ کنیم. البته این عیب سیاست در حال حاضر نیست. یعنی تقدیر کامل به تقوی (از نوع تقدیر ادیان به تقوی) اگر در اهل سیاست نیست در حال حاضر عیب سیاست نیست برای اینکه سیاست را موق می کند.

قبل از اینکه مطلب را بسط بیشتری بدهم اجازه بفرمایید قولی از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه آلاف التحية و الثناء روایت کنم. بر او خرده می گرفتند که اهل سیاست نیست یا به اصطلاح آن روز دهاء و یا هوشیاری و زیرکی و کیاستی که لازم است ندارد. به همین جهت با رقیب خود نمی تواند معارضه کند و به وسائلی تشبث بجوید که او را موق کند و رقیب را شکست بدهد، چنین امری که لازمه ی هرگونه سیاستی است. علی این حرف را شنید و در جواب گفت: «لولا التقی لکننت ادهی العرب.» [2] و تقی همان تقوی است. اگر تقوی نبود من سیاست مدارترین مرد عرب بودم. یعنی نه اینکه نمی دانم، نه اینکه نمی توانم، ولی چون می خواهم تقوی را حفظ بکنم، عادل باشم، امین باشم، متدین باشم بنابراین سیاست پیشه نمی گیرم. پس این تنها اختصاص به ما ندارد یعنی اختصاص به اهل بهاء در این دور ندارد که برای حفظ تقوی از سیاست کناره می گیرند بلکه یک امر عام دینی و وجدانی است که هر بار که اولیای ادیان خواسته اند تأکید در حفظ تقوی بکنند گفته اند که آن دهاء به آن معنا که لازمه ی موفقیت در آن میدان است با این تقوی منافات پیدا می کند. در این میدان باید موق شد و برای موفقیت باید با رقیب و حریف رقابت کرد. امکان ندارد کسی وارد سیاست بشود و رقیب پیدا نکند. وقتی پای رقابت به میان آمد ناگزیر باید بند و بست به میان بیاید، ناگزیر باید توطئه و زد و بند به میان بیاید، ناگزیر باید وعده داد و دروغ گفت، هو کرد و جنجال به راه انداخت. اگر بخواهیم نکنیم چون طرف ما و حریف ما می کند موق نمی شویم، شکست می خوریم، پس این چه نوع مداخله در سیاستی است اگر بخواهیم شکست را بر خود هموار کنیم؟ اما اگر بخواهیم بند و بست کنیم، توطئه کنیم، زیر پای حریف را خالی کنیم و از پشت به مردم خنجر بزنیم، دروغ بگویم و هو و جنجال کنیم، تقوی به کنار می رود، دیگر چیزی از ما به عنوان تدین، به عنوان تمسک به روحانیات و وجدانیات باقی نمی ماند. در واقع مداخله در سیاست ما را از لحاظ وجدانی و روحانی تضییع می کند و تباہ می سازد و اگر از لحاظ روحانی و وجدانی تضییع و تباہ شدید، دیگر چیزی از ما به عنوان بهائی باقی نمی ماند.

امر دیگری خدمتتان عرض کنم، معمولاً سیاسیون شعاری دارند و آن شعار این است که می‌گویند: «هدف وسیله را توجیه می‌کند.» البته این جمله ای است در ترجمه ی یک جمله ی خارجی *La fin justifie les moyens* یعنی هدف موجه و وسایل است. به این معنا که وسیله هرچه باشد ما می‌توانیم به آن متوسل بشویم برای اینکه به هدفی که خوب است برسیم ولو این وسایل بد باشد. چون این وسایل بد ما را به هدف خوب می‌رساند بنابراین باید توسل به آنها کنیم می‌توانیم وسایل بد را انتخاب کنیم برای اینکه به هدف خوب برسیم، چون اصل آن هدف است. هر سیاستی ناگزیر این اصل را باید بپذیرد زیرا اگر قبول نکند شکست خواهد خورد. برای اینکه وقتی نخواهد به همه ی وسایل متوسل شود و در بین وسایل انتخاب وسیله ی مطابق با قواعد اخلاق کند، چون طرف او و رقیب او این کار را نمی‌کند ناگزیر شکست را متوجه او می‌کند. مگر اینکه به صورت ایده آل، نظیر علی بن ابی طالب همین کار را در پیش بگیرد و شکست را بپذیرد برای اینکه بتواند ایده آلی در عالم معنا باقی بماند. برای نوع بشر البته آن مطلب دیگری است اما اگر بخواهد مدام و به طور روزمره مداخله در این کار بکند و شکست را به جان بخرد آن وقت دیگر سیاست به دست او نیست و این مداخله در امور سیاسی نیست اما اگر بخواهد مداخله در امور سیاسی را به معنی تام خود به صورتی در بیورد که به هر وسیله ای متوسل بشود برای اینکه به هدفی که آن را خوب می‌داند برسد، آن هدف بعد از رسیدن به هدف تضییع شده، و پیداست که کسانی که ضایع می‌شوند چگونه می‌توانند هدفی را که خوب است به دست بیاورند یا وقتی به دست آوردند نگه دارند. هدف خوب وقتی به دست شخص ضایع و شخص فاسد افتاد خود آن هدف خوب هم آلوده می‌شود. پس به این جهت است که ما این اصل را هم قبول نمی‌کنیم که «وسيلة هدف را توجیه می‌کند.» یک نفر بهائی برای وصول به هدفی که امر خیری است و در جهت موافق تعالیم بهائی است هرگز به کسی رشوه نمی‌دهد. به کسی رشوه نمی‌دهد برای اینکه او را به خدمت به امر بهائی موفق کند. چرا؟ برای اینکه درست است که هدف را خوب می‌داند ولی با همین رشوه دادن همان نیکی را که اساس مقصد اوست از دست داده است. بنابراین اصولی را که به آن توسل بسته بود زیر پا نهاده و تضییع کرده و دیگر چه از امر بهائی گذاشته است بماند تا به آن خدمت کند؟ به این ترتیب چون اساس امر ما تقوی است، هدف ما تقوی است و تقوی معارضة پیدا می‌کند با مداخله در امور سیاسی به این فحوا که معنی شد، به همین جهت شخص بهائی خود را از سیاست کنار می‌گیرد و وارد آن نمی‌شود.

به يك مطلب دیگر هم توجه بفرمایید و آن این است که مداخله در سیاست و فعالیت سیاسی به عنوان فرد، یعنی شخصی منفرداً قیام به فعالیت سیاسی بکند و تنها بخواهد سیاستی را پیش ببرد و یا حرکت سیاسی کند چنین چیزی علی‌الخصوص در دنیای ما دیگر معنی ندارد. یعنی در دنیای ما مداخله در سیاست ناگزیر مستلزم تحزب است، مستلزم این است که افرادی مجتمع شوند و با یک مرام، با یک نظامنامه، با یک حرکت و خلاصه با یک سیاست متفق القول شوند و کار کنند و الا مداخله در سیاست بی‌معنی است. اگر هم معنی پیدا بکند در حدود مداخله ای در خواهد آمد که محکوم به شکست است. به همین جهت است که ناگزیر برای مداخله در سیاست به امید موفقیت باید متحزب بود، باید به یک مرام حزبی پیوست و با فرقه ای دمساز بود. پس بنابراین شخص بهائی در همان حال که بهائی است اگر بخواهد مداخله در سیاست بکند باید مثلاً عضو حزب محافظه کار باشد، عضو حزب دمکرات باشد، باید مثلاً عضو حزب سوسیالیست باشد و یا باید مثلاً عضو حزب کمونیست باشد و غیرذلك. به عنوان مثال اینها را عرض کردم و البته هر کدام از این احزاب مرامی و اصولی دارند که ارتباط پیدا می‌کند با عقایدشان درباره ی خدا، درباره ی جهان دیگر، درباره ی زندگی و درباره ی هدف حیات. پس به این ترتیب شخص بهائی در عین حال باید از یک طرف اصول تعالیم بهائی را بپذیرد و صحیح بداند، از طرفی دیگر باید اصول تعالیم یک مرام حزبی را بپذیرد و صحیح بداند. در حالی که امکان ندارد که اینها بتواند با هم یکی باشد. اگر واقعاً یک شخص بهائی بتواند مرامی را بپذیرد که آن مرام از هر جهت، حتی از لحاظ ارتباط با خدا و اعتقاد به ظهور مظاهر امر و از لحاظ تعالیم مظهر امر و نحوه ی این تعالیم و غیرذلك مطابق دیانت بهائی باشد در واقع او بهائیت را ترک نکرده و به حزب دیگری نپیوسته و در داخله ی امر بهائی محفوظ مانده است ولی اگر بخواهد این کار را نکند قبول آن مرام معارضة پیدا خواهد کرد با قبول دیانت بهائی و پیداست که شخص بهائی در عین حفظ بهائیت نمی‌تواند این کار را بکند، می‌تواند بپذیرد حزبی را، می‌تواند بپیوندد به حزبی ولی به قیمت ترک تعلقش به دیانت بهائی. در واقع دیانت بهائی خود یک حزب است و عنوانش را هم دارد: «حزب الله». حزب الهی یارها در آثار حضرت بهاءالله و آثار حضرت عبدالبهاء آمده است. [3] این حزب، در جایی فرموده اند، در مملکت هر دولتی باشند مطیع حکمت آن مملکتند. [4]

حزب الله حزبی است با تعالیم خودش، با مجموعه ی احکام و اصول و فروع خودش که از جمله ی آنها هم در حال حاضر اجتناب از مداخله در امور سیاسی است. پس به این ترتیب در واقع کسی که عضو حزب الهی است، عضو جامعه ی بهائی است. اگر بخواهد عضو حزب سیاسی دیگری بشود مثل کسی می

مانند که در عین حال هم عضو حزب لیبرال باشد، هم عضو حزب نازی باشد. دوتا مثال عرض کردم که غایت بُعد را از همدیگر داشتند. برای اینکه بتوانیم مجسم کنیم چگونگی مطلب را، البته مثال باید گفت و الا با ذکر مثال ما هیچ مقصدی برای تأکید درباره ی مرام خاصی نداریم. به این جهت است که شخص بهائی خود را وقتی متمسک به دیانت بهائی می داند از قبول هر گونه مرام حزبی، از پیوستن به هرگونه فرقه ی سیاسی معذور می بیند، هیچ فرقی ندارد با اینکه شخصی هم بهائی باشد و هم بتواند خودش را بی دین بداند. شخصی هم مسلمان باشد و هم برهمنائی باشد، شخصی هم مسیحی باشد و هم مسلمان باشد. همان طور که نمی شود متمسک به این ادیان را باهم جمع کرد چون هرکدام دین مستقلی است (مگر با نظر بسیار کلی و در اصول و مبادی که آن مطلب دیگری است) به همین جهت شخصی هم نمی تواند در عین حال بهائی باشد و در همان حال متمسک و تعلق به یکی از احزاب سیاسی هم داشته باشد، این کار امکان ندارد. یعنی مانع عقلی دارد، یک نوع اجتماع متقابلان است که از لحاظ عقلی صحیح نیست. البته این به آن معنا نیست که اهل بهاء تعلیمی در مورد اداره ی عالم، نحوه ی خدمت به مملکت، هدایت ملت و امت، وظایف ارباب حکومت نداشته باشند، و این به این معنا نیست که دیانت بهائی یک دیانت خانقاهی و بریده و گسسته از دنیا باشد. برعکس، دیانت بهائی تعلیم اقتصادی و اجتماعی دارد و در عین متمسک به حیات اخروی برای همه ی اینها هم اصول و فروعی دارد. منتهی مطلب این است که برای وصول به این هدف از راه سیاست پیش نمی رود برای اینکه به هدف وحدت عالم انسانی که اساس تعلیم بهائی است برسد. درباره ی بسیاری از ایده نولوژی های غیر دینی در تاریخ این مطلب دیده شده است که کسانی که اساس معتقدات خودشان را گذاشته اند بر روی بین المللی بودن و توجه به وحدت نوعی بشر داشتن، چون در خط فعالیت سیاسی بوده اند و یا وارد شده اند و برای ورود در فعالیت سیاسی و تأمین موفقیت در این فعالیت می بایست خود به خود رقابت پیش بیاورند (و برای رقابت می بایست غلبه پیش بیاورند و برای غلبه می بایست تمهید وسیله بکنند) بالکل عملشان مخالف نظرشان درآمد و ناگزیر به خط همان استعمار و استثمار که قبلاً نمی خواستند وارد شوند وارد شدند. این نشانه ای است از اینکه اگر وسیله با هدف منافات داشته باشد آن وسیله هدف را تضییع می کند و از میان می برد و دیانت بهائی نمی خواهد تضییع شود. آنچه دیانت بهائی وجهه ی نظر دارد این است که به تألیف قلوب، تحیب اشخاص، تقریب وجدان ها و تهذیب اخلاق و بسط تعلیم عمومی انسانی توجه می کند. وقتی این منظور حاصل شد خود به خود مصالحی در اختیار دارد که با آن مصالح می تواند کاخ سعادت نوع بشر را به نحو مطمئن و مستحکم بنا کند. عیناً مثل کسی که می خواهد بنای رفیعی را برافرازد اما در آن بنای رفیع از مصالح بد و سست و شکننده که غیر متناسب با نقشه ی آن ساختمان است استفاده می کند، آن ساختمان البته محکوم به فروریختن است. اگر هم به آخر برسد باز فرو خواهد ریخت و از میان خواهد رفت. دیانتی که هدف آن وحدت عالم انسانی است، هدف آن محبت و الفت است، هدف آن توجه به فضائل اخلاق است اگر بخواهد اشخاص را به صورتی دریاورد که باک از تضییع شدنشان در راه رقابت، در راه توطئه، در راه بند و بست، در راه تنازع حیاتی نداشته باشند آن وقت هرگز بنایی که می خواهد برافرازد و هدفی که در نظر دارد به دست نمی آورد و می پیوندد به همه ی مرام هایی که در دنیا به وجود آمدند، هدفی داشتند و سرانجام هم به آن هدف نرسیدند. این سؤال را احباً کرده اند و از مرکز امر هم جواب شنیدند که پس تکلیف امور سیاسی عالم چه می تواند باشد؟ امور سیاسی اموری است که از آن نمی توان صرف نظر کرد. تکلیف امور سیاسی عالم چیست؟ مرکز امر الهی در این مورد توجه داده است احباً را به بیانی از حضرت ولی امرالله که بر اساس تعلیمات قلم اعلی و در تبیین این تعلیمات صادر شده و آن اینکه در عالم دو حرکت وجود دارد یکی حرکت باطنی، ذاتی، جوهری که خود عالم می کند و یکی حرکت اداری و تبلیغی احبائی الهی برای خدمت به عالم انسانی. [5] به این معنا که هم اکنون حرکتی جامعه ی بهائی به اراده و به قصد تنفیذ تعلیم حضرت بهاءالله می کند برای اینکه عالم را برساند به وحدت عالم انسانی. از طرفی دیگر حرکتی هم به طور طبیعی و فطری، به اقتضای روابط ضروری منبعت از حقایق اشیاء، در عالم جاری است که به طور طبیعی واقع می شود. یعنی عالم با همه ی قوایی که در کمون او مودع است از هر لحاظ به آن سو می رود و اهل بهاء به این حقیقت وقوف و اعتقاد دارند. هدف یکی است منتهی به طور طبیعی از یک طرف عالم با حرکت ذاتی به سوی آن می رود و از طرفی دیگر با حرکت ارادی از طرف جامعه ی بهائی برای سعی در تبلیغ امر الهی، از آن طرف ذاتی و طبیعی امور سیاسی در آن مدخلی دارد که خور به خود جریانش را طی می کند، از این طرف که اهل بهاء به اراده و با تبلیغ امر جمال ابهی عالم را به سوی آن هدف می برند سیاست را دخالت نمی دهند. بنابراین معنی اجتناب از مداخله در امور سیاسی این است که ما که تبلیغ امر بهائی می کنیم، سعی در نزدیک ساختن قلوب و ارواح به همدیگر می کنیم. سعی در بسط و نشر وحدت عالم انسانی از طریق تعلیم بهائی می کنیم. در نشر و تبلیغ این تعلیم امور سیاسی را دخالت نمی دهیم و چون حیات فردی ما هم در خدمت این حیات اجتماعی است و اگر فرداً تضییع بشویم نمی توانیم جمعاً در سبیل وصول به این هدف سالك باشیم، به همین جهت در حیات خودمان هم مداخله در امور سیاسی را کنار می گذاریم تا بتوانیم بالانفراد از آفات اخلاقی، از آنچه معارض

تقوای الهی است محفوظ بمانیم، و جمعاً عضو جامعه ای باشیم که از چنین افرادی تشکیل شده است و بنابراین می تواند متناسب با هدفی که دارد به راه بیافتد و کار کند و به مقصد برسد.

گذشته از این بحث نظری، توجّهی به عمل بیان‌دازیم تا معلوم شود که عدم مداخله در امور سیاسی چه نفعی به جامعه ی بهائی رسانیده و چه فایده ای در حفظ امر الهی داشته است. اگر بنا بود افراد احبّای الهی در این یکصد و سی و پنج سال که امر بهائی ظهور کرده و از ده ها عقبه و مرحله گذشته و اقسام پیچ و خم ها را در حیات فردی و اجتماعی خود دیده، در امور سیاسی مداخله کنند یعنی در احزاب و فرقه ها و دسته بندی هایی که در طی این تاریخ به تعداد بسیار زیاد متواتراً و متوالیاً به وجود آمده شرکت نمایند هر کدام به جمعی می پیوستند و فعالیت می کردند و شما مطمئن باشید که الآن خبری و اثری به حسب ظاهر از امر بهائی باقی نمانده بود. چرا؟ برای اینکه هر کس از گوشه ای فرارفته بود، هر کسی به جمعی پیوسته بود و با آن جمع راه زوال را سیرده بود و در نتیجه تشنّتی حاصل شده بود که اگر هم جماعتی به نام بهائی وجود داشتند فقط به صورت فرقه های موجود در تاریخ که نظائرش کم نیست بودند. یعنی فقط عنوانی و اسمی داشتند و یک نوع تعصّبی در خانواده ها باقی مانده بود بدون اینکه تشخّصی و استقلال داشته باشد، با تشکیلات، تعالیم، و با اهداف خاص خود. در عمل بعد از دوره ی اولیه، بعد از فراهم آمدن مفدّمات ظهور بهائی در ضمن تعالیم بابی و حرکات بابیه، جمعی که به حضرت بهاء الله نپیوستند و ناقض عهد حضرت نقطه ی اولی شدند، اتباع میرزا یحیی ازل، در امور سیاسی مداخله کردند و نشانش این است که به عنوان شخص بابی یا شخص ازلی از میان رفتند و اگر هم نامی مانده باشد خودشان عمداً این نام را مستور نگه می دارند برای اینکه کسی آنها را مخالف و یا خارج از اکثریت مردم تلقی نکند. این در عمل تجربه ای خیلی روشن بود که به دست آمد. یعنی مداخلتشان در امور سیاسی در واقع به منزله ی انحلالشان و از بین رفتنشان به عنوان یک جامعه ی دینی و مذهبی تلقی شد و نتیجه داد و البته دلیلی نداشت که اهل بهاء هم از همین راه بروند و به این نتیجه نرسند. کم در این زمان مرام ها و فرقه های سیاسی در این مملکت فعالیت نکردند و افراد احبّا هم به مناسبت اینکه همیشه اکثرشان جزو اشخاص تحصیل کرده و اشخاص با ایمان و اشخاص با لیاقت محسوب بودند خیلی آسان می توانستند به اینها بپیوندند و فعالیت کنند و این نتیجه اش این بود که صدها اسم و عنوان مخالف حتّی معارض با همدیگر بینشان پیدا می شد و در نتیجه خودشان اسیر زوال می شدند و از میان می رفتند و امکان نداشت کار به جایی برسد که امروز دیانت بهائی در اقصی نقاط دنیا محفل روحانی ملّی تشکیل بدهد، یا در هزاران نقطه ی عالم مرکز بهائی به وجود بیاورد. کسانی که خودشان را مخالف ما می دانند، نمی گوئیم دشمنان ما، برای اینکه ما برای دشمن معنی قائل نیستیم و هیچکس را هم دشمن خودمان نمی دانیم بنابراین می گوئیم کسانی که خودشان را مخالف ما می دانند (که نباید بدانند، چون ما مخالف هیچکس نیستیم) همیشه منتظر فرصت بودند که بهانه ای سیاسی از جمع اهل بهاء به دست بیاورند و به آن مناسبت افراد احبّا را که از لحاظ دینی هیچ وقت نمی توانستند در معرض تهمت قرار بگیرند (چون عقایدشان از لحاظ دینی صاف و صریح و برملا بود و معارض هیچ کدام از تعالیم الهی آسمانی هم نبود) از لحاظ سیاسی در معرض تعقیب قرار بدهند. از عجایب امر یک نکته را در نظر بیاورید: جامعه ی بهائی را از یک طرف ملامت می کنند که چرا در امور سیاسی مداخله نمی کنیم، از طرف دیگر تهمت می بندند که در امور سیاسی مداخله می کنند، جنبه ی سیاسی دارند. جمع نقیضین را باید تماشا کرد و خندید یا گریست. آنچه مسلم است هم خود ما و هم دیگران در این موضوع اتفاق نظر داریم که ما در سیاست مداخله نمی کنیم. تهمت است و خودشان هم می دانند که تهمت است و هیچ وقت هم نتوانستند سندی یا مدرکی در این صد و سی و پنج سال ارائه کنند که به موجب آن اثبات شود که ما در موردی از امور سیاسی مداخله کرده ایم. البته ممکن است فردی از اهل بهاء کار سیاسی کرده باشد، یا تعهد سیاسی کرده باشد، ولی جامعه ی بهائی همیشه این قبیل اشخاص را از خود کنار گذاشته، به اصطلاح ما طرد و منفصل کرده تا جامعه را محفوظ نگه دارد. اگر چنین مدارکی و چنین دلایلی به دست می آورند مبنی بر اینکه ما در امور سیاسی مداخله داریم آن وقت ملاحظه می فرمودید که چه با ما می کردند. مگر کم تشکیلات ما را ضبط کردند؟ مگر کم اماکن ما را توقیف کردند؟ گرفتند، گشتند و چیزی به دست نیاوردند. اگر به دست می آمد آن وقت می دیدید که احبّای الهی در چه مقامی قائم بودند. پس رواست که بگوئیم: عدم مداخله در امور سیاسی حرز ماست.

در واقع مشروطه که در ایران پیش آمد عدم مداخله در امور سیاسی به دستور حضرت عبدالهّاء هم جامعه ی بهائی را محفوظ نگه می داشت (برای اینکه معلوم نبود احبّا با پیوستن به این جریان های مختلف و مخالف و معارض کارشان به کجا می کشید و امر را به کجا می بردند) و هم به اصطلاح یکی از معاریف بهائی مشروطه ایران را محفوظ نگه داشت. [6] چرا؟ برای اینکه مخالفین مشروطه نتوانستند بهانه پیدا کنند و بگویند که مشروطه خواهان بهائی هستند و از همین لحاظ آنها را خارج از اسلام بدانند و تکفیر کنند، همین خود سرّی بود، لطیفه ای بود، برای اینکه هم مشروطه در جریان طبیعی، قهری، ذاتی ناشی از حقایق اشیا که

عرض کردم محفوظ بماند و هم اهل بهاء و دیانت بهائی در جریان ارادی روحانی خود محفوظ بماند. در یکی از آثار، حضرت ولی امرالله مطلبی را فرمودند که این مطلب شایان توجه دقیق است. در سال های گذشته اهل بهاء را در یکی از ممالک مجاور ایران تحت تعقیب قرار دادند و به آنها مظنون شدند که مبدا از فرق طریقت باشند (چون فرق طریقت در آن مملکت ممنوع هستند) و آنها را به محاکمه کشیدند و مورد تحقیق قرار دادند. همه چیزشان را در حظیره القدس ها، در محافل روحانی ضبط کردند و بساط تفتیش بسیار گسترده ای را پهن نمودند. حضرت ولی امرالله می فرماید شما ملاحظه کنید اگر در جریان این تحقیقات مدرکی، نشانه ای، سندی به دست می آمد بر اینکه اهل بهاء مداخله در امور سیاسی داشته اند، ارتباط با سیاستی در داخل یا با خارج داشته اند، وضع به چه صورت در می آمد و چه لطمه ای به جامعه ی بهائی می خورد. [7] خود این توجهی که به این واقعه دادند سرمشق ما است، درسی برای ما است که همیشه در هر مورد، در هر مملکت، در هر زمان، در هر وضع و در هر حالی که باشیم مداخله در امور سیاسی و تمشیت امور سیاسی را به کسانی که بهائی نیستند واگذار می کنیم. اگر بگویید چرا نمی کنید جواب ما روشن است، کاری که ما می کنیم کار تألیف قلوب و تهذیب اخلاق و تقریب وجدان ها است. این کار ضرورت دارد یا خیر؟ این کار خوب است یا خیر؟ این کار باید انجام بگیرد یا خیر؟ این کار را که کار مهمی است و باید انجام بگیرد و دیگران نمی کنند ما بر عهده گرفتیم. کارهای سیاسی را هم دیگران بر عهده بگیرند. مطلب خیلی روشن است. اگر واقعاً کار روحانی، و سعی در حفظ تقوای اخلاقی و به هم نزدیک ساختن دل ها و جان های دور افتاده ی نوع بشر از همدیگر واقعاً مفید و ضروری است. پس شایسته است که کسانی تمام توجهشان را معطوف و مصروف و محصور به آن کنند و کارهای دیگر از کسان دیگر باشد.

البته در مقابل جوانان دام زیاد می گسترند و دانه های زیاد در این دام ها می پاشند برای اینکه آنان را نسبت به مداخله در امور سیاسی ترغیب و تشویق کنند. منتهی جوانان بهائی بیدارند، هشیارند، همیشه می دانند که در این موارد آنچه به زبان گفته می شود غیر از آن است که در دل پرورده می شود. معمولاً می گویند که مگر می توان نسبت به سرنوشت مملکت بی اعتنا بود و باز عنوان محب وطن را به خود اطلاق کرد؟ یعنی کسی که وطن پرست است و علاقه به مملکت خود دارد مگر می تواند به سرنوشت مملکتش بی اعتنا باشد؟

جواب خیلی روشن است، ما نسبت به سرنوشت مملکت بی اعتنا نیستیم. ما خودمان را از کاری که مربوط به مملکت است کنار نمی گیریم. ما کارهای فرهنگی را که از جمله ی ضروری ترین خدمات در یک مملکت است به جان پذیره می شویم، کارهای علمی را به جان پذیره می شویم، در کارهای اقتصادی فعالیت صحیح و مثمر را در مد نظر داریم، کارهای عمرانی را به عنوان خدمت مورد توجه و مقبول قبول می کنیم، سعی در تحصیل ثروت از طریق صحیح و مطابق قوانین را که منجر بشود به تقدیم مالیات به خزانه ی دولت تا آخرین دیناری که ممکن است بدون اینکه کسی بکوشد تا خود را جزء و کلاً از این امر معارف کند و این کار از لحاظ اصول تعالیم بهائی صحیح باشد، قبول می کنیم.

همچنین با اینکه دیانت بهائی دیانت صلح است اما مادام که در مملکتی قبول جنگ و قبول آمادگی برای جنگ به عنوان خدمت نظام وظیفه مقبول قانونی است، اهل بهاء موظف به اطاعت آن هستند منتهی ترجیح می دهند که نظر به تکلیف وجدانی خود در خط حمله و گشتار قرار نگیرند بلکه به انجام سایر خدمات ممکنه در نظام مشغول باشند. [8]

بنابر این چه کسی است که می تواند بگوید بهائی خود را از سرنوشت مملکت برکنار می دارد؟

بیت العدل اعظم در مقامی فرمودند احباً تصور نکنند که به عذر عدم مداخله در امور سیاسی می توانند خود را نسبت به مصالح مملکت بی اعتنا بدانند یا کناره بگیرند یا شخص بی ثمر و بی اثری باشند. [9] منتهی خدمت فقط از طریق سیاست نیست. اگر خدمت منحصرأ باید از طریق سیاست پیشگی انجام بگیرد بهائی این خدمت را نمی کند اما تصدیق می فرماید که خدمات فقط انحصار به این خدمت ندارد. این خدمت که توأم با یک نوع جاه طلبی و ارضای یک نوع حس خودخواهی و توأم با به دست آوردن مزایا و منافع هست ارزانی دیگران باشد. بگذارد آن خدماتی را که توأم با ایثار و نثار و فداکاری و گذشت و انقطاع و کار کردن و کوشیدن و تسلیم حاصل دسترنج به مملکت است بر عهده ی اهل بهاء باشد و این کار را خیلی خوب انجام می دهند و باید بدهند. بهائیان نسبت به مصالح مملکت بی اعتنا نیستند. علی الخصوص در مورد ایران باید گفت که جامعه ی بهائی بزرگترین مبلغ بی نام و نشان ایران، فرهنگ ایران، قومیت ایران، اسم و رسم ایران و منافع ایران در سراسر جهان است. مردم این مملکت همه ی ایران را به عنوان وطن دوست می دارند اما

بهائیان بالاتر از این مقامند، ایران را به عنوان مرکز ظهور دیانت بهائی، به عنوان قربانگاه شهدای بهائی، به عنوان خاکی که با خون عزیزترین نفوس بهائی آمیخته و آغشته است، خاکی که خون نقطه‌ی اولی را در آن ریختند، خاکی که به قدم بهاء الله مشرف شده است، تقدیس می‌کنند. صحبت تقدیس است، صحبت ستایش نیست. صحبت پرستش است، صحبت سر به خاک گذاشتن و سجده کردن است، صحبت دور خاک گشتن و طواف کردن و اشاعه‌ی این محبت را در سراسر دنیا کردن است. امروز در بین صدها هزار شهر و قوم و ملت و قبیله در سراسر دنیا، در بین میلیون‌ها نفوس، در بین ده‌ها مملکت، در چندین ده‌هزار شهر و قریه اسم ایران، رسم ایران، فرهنگ ایران، شیراز و طهران ایران تقدیس می‌شود. ما کم نداریم بهائیان را که از سراسر دنیا روی به ایران می‌آورند برای اینکه در شیراز جبین بر خاکی بمالند که نقطه‌ی اولی از آنجا برخاست و در تبریزی اشک به چشم بیاورند که خون نقطه‌ی اولی در آنجا بر خاک ریخت. منتهی همین زیارت را که آرزوی دل و جانشان است که بیایند و ایران را ببوسند و برگردند، بیایند شیراز را بپرستند و طهران را بستانند و خاک تبریز را توتیای چشم خود کنند و برگردند، همین را هم اگر دولت یا ملت یا مملکت نخواهد و صلاح نداند نمی‌کنند برای اینکه نه تنها به مصالح مملکت مطابق تشخیص خودشان عمل می‌کنند بلکه تشخیص دولتشان و ملتشان را هم قبول دارند و اطاعت می‌کنند. بنابراین چگونه می‌توان یک چنین جمعی را نسبت به سرنوشت مملکت، نسبت به خدمت به این مملکت بی‌اعتنا دانست؟ این امر ظلم صریح هست که در حق اهل بهاء می‌شود.

یک مطلب دیگر که گاهی بهانه می‌گیرند و عنوان می‌کنند و جوان‌های بهائی را به دام می‌کشند این است که به آنها می‌گویند مداخله در سیاست برای استقرار عدالت است بنابراین چگونه می‌تواند جمعی خود را نسبت به استقرار عدالت بی‌اعتنا بدانند؟ ولی ما می‌دانیم که این فقط ظاهر امر است. مداخله در امور سیاسی فقط برای جانشین کردن طبقه‌ای نسبت به طبقه‌ی دیگر، شخصی نسبت به شخص دیگر، مقامی نسبت به مقامی دیگر و امثال ذلك است. وقتی در جایی به عنوان مبارزه، با مطامع قیام می‌شود، اگر درست بنگریم و دقت کنیم، می‌بینیم که به قصد تأمین مطامع و منافع شخصی دیگری بوده است که قبلاً این مطامع و منافع را نداشته است. پس در واقع اهل بهاء که خود را کنار می‌گیرند نمی‌خواهند آلت شوند، نردبان شوند برای اینکه کسی یا بر دوش آنها بگذارد و برسد به جایی که قبلاً در دست دیگری بود. کم نبودند از این قبیل اشخاص و کم نبوده است از این قبیل وقایع که چنین نتایجی را داده است. بنابراین اهل بهاء خوب می‌دانند که خدمت به عدالت از آن طریق ممکن است که خدمت به وحدت عالم انسانی و خدمت به صلح شود. خدمت به ترک تعصبات شود. خدمت به اصلاح وجدان‌ها و بیدار کردن دل‌ها از لحاظ توجه روحانی شود. جز به این ترتیب عدالت در عالم استقرار پیدا نمی‌کند. البته نسبت به جنبه‌های دیگر فعالیت بشری بدبین نیستیم، منتهی آن جنبه‌های دیگر را از قبیل همان حرکت ضروری، قهری و ذاتی عالم می‌دانیم که به طرف هدف اصلی و نهایی باید حاصل بشود. ما به آن طریق فعالیتمان را متوجه نمی‌کنیم بلکه فعالیت ما متوجه به اشاعه‌ی تعالیم بهائی است، متوجه به تبلیغ امر حضرت بهاء الله است که اساس آن چیزی جز وحدت عالم، چیزی جز تهذیب امم و چیزی جز نزدیک ساختن عالم ادنی به ملکوت ابهی نیست و تا ما چنینیم و از وسایلی از این قبیل بهره‌بر می‌داریم، هدف خود را با خود دست‌ناخورده، فاسد نشده نگه می‌داریم و به آن هدف می‌رسیم اگرچه در آتیه‌ی بعیدی باشد. چون آنچه برای ما مطرح است این نیست که خود طرفی ببرندیم، خود به افراد به جایی برسیم، بلکه منظور این است که عالم انسانی به جایی برسد، چه رسیدن او را ما به چشم خود ببینیم و چه موقوف به آتیه‌ی ای باشد که نبینیم. آنچه مسلم است در این راه کار می‌کنیم و در این کار کوتاه نمی‌آییم و سعی هم نمی‌کنیم که برای کوتاه کردن راه، خود را تباه کنیم، برای زود رسیدن، خودمان را بد برسانیم یا اینکه هدف حضرت بهاء‌الله را از اظهار امر خودش با فهم ناقص بشری خودمان به صورتی برگردانیم که جز آن باشد که او خواسته بود. مداخله‌ی ما در امور سیاسی واقعاً امر بهائی را به همین صورت درمی‌آورد. به همین جهت است که نه تنها در عمل چنین نمی‌کنیم بلکه حتی دعای ما هم این است که اهل بهاء همیشه از چنین خطری برکنار بمانند همان طوری که تا امروز همیشه برکنار مانده‌اند و همین دلیل حفظ و صیانتشان بوده است.

یادداشت‌ها

- [1]- لغت حرز (به کسر حاء و سکون راء) به معنی پناه، پناهگاه و جای استوار و محکم است، همچنین به معنی تعویذ است و آن دعایی است که برای حفظ از بلیات به خود می‌بندند و یا می‌آویزند.
- [2]- تعبیر دیگری از کلام امیرالمؤمنین است که می‌فرماید:

- « و الله ما معاوية بادهي مني، و لكته يغدر و يفجر. و لولا كراهية الغدر لكنت من ادهي الناس، و لكن كل غدرة فجرة، و كل فجرة كفره و لكل غادر لواء يعرف به يوم القيامة والله ما استغفل بالمكيدة، و لا استعزم بالشديدة » (نهج البلاغه، طبع الدكتور صبحي الصالح، 1983 م، ص 318).
- [3]- براي مثال ن ك به كتاب مجموعه ي الواح مباركه، ص 288 و 290 و نيز به كتاب منتخباتي از مكاتيب حضرت عبدالبهاء، ص 66-73.
- [4]- عبارت نقل شده مأخوذ از بيان حضرت عبدالبهاء است كه در كتاب امر و خلق، ج 3، ص 274 نقل شده است. براي مطالعه ي نصوص ديگر درباره ي عدم مداخله در امور سياسي ن ك به صفحات 265 تا 282 كتاب فوق الذكر.
- [5]- ن ك به دستخط بيت العدل اعظم الهي مورخ 21 دسامبر 1967 مندرج در كتاب دستخط هاي بيت العدل اعظم، ج 1، ص 539-551.
- [6]- نكاتي كه دكتور داودي به آنها اشاره فرموده مأخوذ است از فصل « چگونگي مشروطيت ايران نسبت به عالم امر » در كتاب خاطرات نه ساله ي عكا (ص 534-536) تأليف دكتور يونس خان افروخته كه در طهران به وسيله ي دفتر ملي نشر آثار امري به سال 109 بديع طبع گشته است.
- [7]- ن ك به يادداشت شماره ي [18] در پايان مقاله ي « كس نزنند بر درخت بي بر سنگ » (در همين سايت)
- [8]- حضرت ولي امر الله توصيه فرموده اند كه بهائيان براي معافيت از خدمات نظامي كه مستقيماً به حمله و خونريزي منجر مي گردد اقدام نمايند اما اگر اقدام آنان منجر به حصول معافيت از داشتن چنين وظائف ن گردد از حكومت اطاعت خواهند نمود. براي ملاحظه ي دستورات حضرت ولي امر الله در اين موارد ن ك به كتاب: Unfolding destiny, pp. 122- 123, 128- 129, 134.
- [9]- ن ك به دستخط بيت العدل اعظم مندرج در اخبار امري، سال 53، شماره ي 19 (شهر العلاء 131 ب- 1353 ه. ش)، ص 536-537.

منبع: دكتور على مراد داودي، جلد سوم صفحه 65، تهيه و تنظيم وحيد رافقي

[www.drdavoodi.org]